درس پانصد و چهل و یکم

بررسی مبنای صاحب اشراق در اعتباریت وجود و انحصار وجود در ذات باری و افاضهٔ ماهیت (۴)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

در جلسهٔ گذشته خدمت رفقا عرض شد که مطلب مهم و اساسی که در کلام شیخ اشراق به چشم می‌خورد که با آن ذوق اشراقی ایشان هم می‌تواند وفق بدهد همان مطلبی است که خودشان مطرح کردند در اینکه وجود بِحقیقته و بِساطتَه تا آن جایی که إنیّت او عین ماهیت اوست منتها تشکّل و تشخص او به مراتب مختلفهٔ در وجود است در آنجا وجود عارض بر ماهیت نمی‌شود و وجود در آنجا اصل است و دیگر در اینجا تفاوتی بین وجودی که قائم به ذات است و بین وجودی که قائم به ذات نیست بلکه قائم به غیر است مانند مراتب مختلفهٔ عالم انوار که عبارت از عوالم نفوس و عوالم عقول است [نیست]. عرض شد که در اینجا شیخ اشراق قائل به همان اصالت و حقیقت و مجعولیت وجود هستند.

اِشکال تعلق جعل به ماهیت

وقتی که صحبت به ماهیت می‌رسد ایشان جعل را به ماهیت نسبت می‌دهند که عالم ماده و صورت باشد و ماهیت را ماهیت مجعوله می‌دانند خب طبعاً اشکالی که بر این نظریه وارد می‌شود این است که اگر وجود دارای اصالت و حقیقت است دیگر چه تفاوتی در ظهور او و در کیفیت تشخص او می‌کند؟ وقتی که وجود را ما قائم به شخص بدانیم و او را مشخص و معیّن بدانیم و تشخص را در خارج به وجود منتسب کنیم دیگر دو وجود معنا ندارد و دو قسم از وجود دیگر تصور ندارد. بله، اَشکال وجود قابل تصور است؛ اَشکال به‌صورت ابداعی و به‌صورت غیر ابداعی به‌صورت تشخص إنّی یا به‌صورت تشخص ماهوی. این اَشکال قابل تصور هست و همین‌طور در خود کیفیت وجود خارجی به معنای وجود جوهری با وجود عرض که اینها انواع مختلفهٔ وجود هستند و هرکدام از اینها آن حقیقت خودشان را به شکلی در خارج بروز و ظهور می‌دهند ولی نه‌اینکه وجودی که حالا وجود عرض است این وجود از حقیقت و طبیعت خودش بیرون آمده و جنبهٔ ماهیتی به خود گرفته است بلکه ماهیتِ عرض است که در اینجا جنبهٔ وجود به خود گرفته است. دو مطلب هست یک وقتی می‌گوییم که وجود اصل است به این معنا که موضوع برای اشیاء است، این غلط است! یک وقتی می‌گوییم که

وجود اصل است به معنای اینکه قوام ماهیت به اوست، این مطلب صحیح است! حالا آن ماهیت هرچه می‌خواهد باشد؛ ماهیت جوهری باشد یا ماهیت عرضی باشد دیگر در اینجا فرقی نیست همان‌طوری‌که قوام موضوع به حقیقت وجود است، همین‌طور کیف و کم و سایر اعراض قوامشان به حقیقت وجود است منتها حصّهٔ آنها از وجود مانند حصّه‌ای که جوهر از وجود دارد نیست بلکه حصّهٔ کمتری است و این مسئله اشکالی ندارد اما اینکه ما بیاییم و عالم وجود را به دو قسم تقسیم کنیم که یک قسم عالم مجردات باشد که آن ماهیت وجود عبارت از همان مرتبهٔ وجود است که مرتبهٔ شدت و ضعف بدون تغییر در صورت و بدون تغییر در ماده، آن مرتبهٔ از وجود موجب تشخص است ولکن در عالم صورت و ماده بیاییم آن وجود را وجود اعتباری بدانیم و اصالت را بخواهیم به ماهیت بدهیم و جعل به ماهیت تعلق بگیرد این مطلب خالی از اشکالی نیست بلکه می‌توان گفت که به‌واسطهٔ عدم ادراک صحیح از مسئلهٔ مجرد و ماده است.

دخالت اساسی فهم ربط بین مجرد و ماده برای ادراک ربط حادث با قدیم

در بحث ربط بین حادث و قدیم این مسئله خیلی مهم است و در آنجا این مطلب می‌آید. تا قضیهٔ ربط بین مجرد و ماده برای انسان روشن نشود مسئلهٔ ربط بین حادث و قدیم برای انسان روشن نخواهد شد گرچه هزار کتاب فلسفی انسان بخواند و هزار سال روی این مسئله فکر کند، هیچ فایده‌ای ندارد! ما عالم وجود را عالم عرضی می‌دانیم؛ تمام کسانی که در این مسئله گیر کرده‌اند و مانده‌اند مطلب به این نحو و این اشکال برمی‌گردد که ما خود را در یک نقطه از زمان تصور می‌کنیم بعد کم‌کم زمان را به عقب برمی‌گردانیم تا به یک نقطه مبهمه می‌رسیم که در آن نقطه مبهمه فرض را بر این می‌گذاریم که خطِّ اتصالِ عدم بین مجرد و ماده است و بین علت و معلول است و همین‌طور به عقب برویم مانند علمای فیزیک و علمُ‌الاشیاء امروزی نسبت به این مسئله معتقد هستند که مطلب را از این‌طرف مدام به عقب می‌برند تا به یک نقطه‌ای برسند که اسم آن نقطه را انفجار کلی و بیگ‌بنگ می‌گذارند و آن نقطه را مبدأ برای خلق عالم وجود می‌دانند درحالی‌که اگر قرار بر این مسئله باشد، باز در آن نقطه جای صحبت هست و همین‌طور مسئله به درازا کشیده خواهد شد، زیرا تا زمانی که ما وجود ماده را در این عالم اثبات کنیم قطعاً زمان را هم اثبات کرده‌ایم و تفاوتی نمی‌کند که آن ماده به چه شکلی باشد و در چه جرمی بخواهد قرار گرفته باشد آیا مادهٔ متشکّله باشد یااینکه مادهٔ منتشره باشد همین‌قدر که شما گفتید: ماده، در همان‌جا هم شما زمان را همراه با او آورده‌اید. مگر اینکه به نقطه‌ای برسید که دیگر ماده وجود نداشته باشد، ماده که نبود یعنی عدم. تازه صحبت در اینجاست که شما چگونه می‌خواهید از عدم پا به عرصهٔ وجود مادی بگذارید و این مرحله را به مرحلهٔ دیگر تبدیل کنید؟! آن نقطهٔ شروع ظهور یک امر مادی کجاست و او در چه زمانی است که این امر مادی تحقق پیدا می‌کند و بالأخره با وجودِ تجردِ در حقیقت

وجود، این ماده در آن نقطه چگونه پیدا می‌شود؟ حالا شما هرچه ماده را رقیق کنید و هرچه ماده را لطیف کنید باز بالأخره اسم ماده وقتی که روی آن شیء می‌آید و شیء متصف به ماده می‌شود، اشکال وارد است! وجود که عبارت از یک حقیقت مجرده و یک حقیقت بسیطه و یک حقیقت بدون صورت و شکل است چگونه شکل و صورت پیدا می‌کند و چگونه ماده که همان هیولای اولیّه است از وجود، تحقق خارجی پیدا می‌کند و بعد به صور مختلف درمی‌آید و مادة المواد به صورت‌های مختلفه از اشیاء و اعیان خارجی تبدیل می‌شود؟! در آن نقطهٔ اول چه حادثه‌ای رخ می‌دهد که امر مجرد به امر مادی تبدیل می‌شود؟! مگر می‌شود مجرد [تبدیل به] ماده بشود؟! چیزی که مجرد است یعنی صورت ندارد چگونه یک‌مرتبه صورت پیدا می‌کند؟! چیزی که مجرد است و ثقل ندارد چگونه ثقل پیدا می‌کند؟! الآن در شما عقل وجود دارد یا وجود ندارد؟! البته که وجود دارد. حالا شما در عقل خودت شک کردی چرا در عقل ما داری شک می‌کنی!! البته وجود دارد حالا آن عقل چند کیلو یا چند گرم است؟! معنا ندارد این عقل در مقولهٔ کم و وزن قرار بگیرد. شما محبت دارید یا ندارید؟ آن محبتی که در وجود شماست آیا به وزن می‌آید؟! در من الآن دو کیلو محبت هست و در شما یک کیلو و نیم هست! معنا ندارد! یا غضبی که انسان در خود احساس می‌کند آیا به وزن درمی‌آید؟! آن نفسی را احساس می‌کند که غضب، محبت، فکر و خیال همه مترتب بر آن نفس است و متدلّی به نفس است. آیا تابه‌حال فکر کرده‌اید که آن نفس چند کیلو است یا چند گرم یا چند سیر است؟! معنا ندارد.

بله، دست و پا و سر و گردن دارای وزن است که اینها غیر از نفس است و جدای از نفس است و آن نفس که حقیقت آدمی است با آن تفاوت دارد. اینها ازبین می‌روند و آن باقی می‌ماند. حالا این وجودی که این وجود به‌واسطهٔ تجرد خودش حتی الطف از نفس و عقل است حتی در آن مرتبهٔ حدی قرار نمی‌گیرد این وجود چگونه به‌صورت ماده درمی‌آید؟! این همان نقطهٔ مبهمه‌ای است که برای ما این نقطهٔ مبهمه روشن نمی‌شود إلاّ بِالتأمل عمیق و التدبر الدقیق که با مساعدت و با کمک ذوق شهودی شاید بتوان کمکی به این مسئله بشود. افرادی که خداوند توفیق کشف حقایق را به آنها داده است و انفتاح این باب و مسئله را نصیب آنها کرده است می‌توانند این مطلب را ادراک کنند و این مطلب را از آن حقیقت شهودیه به قوای مفکّرهٔ خودشان منتقل کنند ولی برای سایر افراد ادراک این مسئله ممکن نیست.

سختی ادراک مسئلهٔ ربط حادث به قدیم

یک وقتی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به یک بنده خدایی برخورد کرده بودند و آن شخص گفته بوده که ما سال‌ها در خدمت شخصی بودیم که حالا از دنیا رفته است ـ یکی از بزرگان مربوط به فلسفه بود ـ و درس می‌خواندیم اما بعضی از مطالب برای من روشن نشده است! گفتند: ازجمله چه؟ گفت: همین مسئلهٔ

ربط حادث و قدیم، ایشان گفتند: برای استادت هم روشن نشده است. این چیزی نیست فرض کنید که حالا شخص دارای کتب هست و دارای خیلی مطالب و اینها بتواند بفهمد ولکن اینها یک چیزهای دیگری می‌خواهد و یک مسائل دیگری در اینجا هست.

علیٰ‌کلّ‌حال ما جز اینکه از نقطه‌نظر معرفت به یک نقطه‌ای برسیم که در آنجا عجز از معرفت برای ما باشد خب دیگر نهایت به اینجاست اما انکشاف به این مطلب یا تقریب به این مسئله و مطلب خب تا حدودی می‌تواند به آن مشکل و به آن قضیه کمک کند.

اَشکال مختلفهٔ کل عالم هستی در آن حقیقت مجردهٔ خودش

اگر درنظر رفقا باشد در سابق در مسئلهٔ ربط بین حادث و قدیم و ارتباط بین مجرد و ماده من تا حدودی صحبت کردم و عرض کردم که اصلاً ماده‌ای وجود ندارد یعنی کل عالم هستی در آن حقیقت مجردهٔ خودش به اَشکال مختلف و به صور مختلف درمی‌آید که اعلیٰ مراتب علیّت عبارت از همان مقام واحدیت است که آن وجود منبسط و بسیط در مقام واحدیت به صور کلیه و در آنجا همان‌طور به مراتب مختلفه [درمی‌آید] حالا فلاسفه به عقول عشره [تعبیر] کردند ولکن در شرع و در عرفان به تعابیر مختلفه‌ای از آن عوالم ترسیم شده: جبروت، لاهوت، ملکوت، ملکوت اعلیٰ، ملکوت اوسط، ملکوت اسفل که در همان ملکوت اسفل به عالم مثال برمی‌گردد که مثال منفصل و متصل داریم بعد آن مثال دو قسم است؛ یک مثال عین همان صورت مثالی است در این عالم که عالم ماده است همان صورت مثالی برای ما هست که ما آن را در خواب می‌بینیم. فرض کنید زید به هر شکلی که باشد آن صورت را ما در آن مثال می‌بینیم. این را می‌گویند: مثال اسفل. مثال دیگری است که حقایق این صورت بر آن صورت منعکس است و ممکن است یک شخص به‌صورت آدمی باشد ولی مثال اوسط یا مثال اعلیٰ یا مثال اکبر او به‌صورت خنزیر است! در ظاهر فرد زیبایی باشد ولی در مثال اعلیٰ بسیار فرد قبیح و زشت است. آن حقایق باطنی افراد در آنجا به صورت درمی‌آید.

یک کسی نقل می‌کرد می‌گفت که فلانی را در خواب دیدم که رفته بود عمل کرده بود و من تعجب کردم از اینکه شکلش به این کیفیت بود پس چطور مثلاً الآن به این شکل است! فردا که با او تماس گرفته بود فهمیده بود که ایشان دو سه روز پیش رفته و چهرهٔ خودش را عوض کرده و عمل کرده است! حتی عوض کردن چهره هم دارای صور مثالی است و این‌طور نیست که هر کسی صورت مثالی‌اش همان خلقت اوّلی باشد که از مادر متولد شده است. هر آنی که در این عالم ماده می‌گذرد در همان آن صورت مثال اسفل آنها همان است که در آن آنها هستند ما الآن بیرون بودیم آمدیم وارد اطاق شدیم و صورت مثال اسفل ما تا وقتی که در منزل بودیم همان وجود منزل ما بود وقتی خارج شدیم به همان کیفیت بود سوار ماشین شدیم آمدیم تمام اینها صورت

مثال را با خودش آورده وارد مدرسه فیضیه و وارد اطاق شد. در تمام این موارد همراه با ما صورت مثالی است در مدرس هم که هستیم در همین‌جا صورت مثالی هست این صورت مثالی همین هست که ما در آن هستیم و اگر تغییر پیدا بکنیم آن‌هم تغییر پیدا می‌کند البته او اول تغییر پیدا می‌کند بعد این تغییر می‌کند، اشتباه نشود! او نسبت به این جنبهٔ علّی دارد از نظر رتبی نه زمانی، لذا آن صورت مقدم است و ممکن است که فردا شما صورت‌هایی را ببینید، فردا هنوز تحقق خارجی پیدا نکرده ولی شما وجودش را می‌بینید و فردا که می‌شود می‌بینید که این مسائل همه انجام شده است. پس این علت برای او نیست بلکه او علت برای این است منتها مشروط به تدریجی الزمان بودن و در بستر و ظرف زمان قرار گرفتن.

وقت اداء نماز شب اول قبر!

آن‌وقت دیگر اینجا خیلی از روایات توجیه می‌شود؛ من‌باب‌مثال نماز شب اول قبر که همان نماز وحشت باشد. این نماز وحشت اصلاً شأن نزولش چه وقتی است؟ آیا همان شبی است که دفن می‌کنند یا آن شبی است که این شخص فوت کرده است؟! آن شبی که دفن می‌کنند نیست آن شبی که این شخص فوت می‌کند همان شب نکیر و منکر به سراغش می‌آیند حالا اگر یک جنازه را یک سال روی این مدرسه فیضیه بگذارند آیا نکیر و منکر پایشان را در مدرسه نمی‌گذارند و منتظر هستند تا دفن شود؟! پس این دیگر از حساب‌وکتاب راحت است؟! دیگر هر کسی وصیت کند هیچ‌وقت مرا دفن نکنید و در پشت بام بگذارید نکیر و منکر و اینها که می‌گویند، فقط در زیر زمین کار دارند و بالای زمین کار ندارند. نه! آقا این‌طوری نیست برای آنها بالای زمین و پایین و وسط یکی است و تفاوتی نمی‌کند! تا طرف بمیرد آنها یا با گرز یااینکه با گل و ریحان و اینها بلند می‌شوند و سراغ آدم می‌آیند و به لباس و اینها هم کاری ندارند، به هیچ چیزی کاری ندارند، اگر با یک عمامه این‌قدری هم در قبر بروی آنها می‌آیند می‌نشینند حالت چطور است. امام و پیغمبرت را برای ما بگو و خدایت را برای ما بگو! دیگر آنجا حضرت آقا و آیةالله همه پی کارش می‌رود تمام اینها ﴿كَسَرَابٍۢ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً﴾[1] می‌رود و طرف فریداً وحیداً منتظر است ببیند که عاقبت کارش و نتیجهٔ اعمالش در این دنیا چه بود؟! آنها سرشان کلاه نمی‌رود! خدا به داد برسد!

امکان تقدم و تأخر در اداء نماز وحشت

حالا فرض کنید یک نفر نماز وحشت را دو روز به تأخیر انداخت یااینکه این نماز وحشت را زودتر

---

[1] . سوره نور (٢٤) آیه ٣٩. امام شناسی، ج ١٨، ص ٣١٧:
«مانند سرابی است در زمین هموار که شخص تشنه آن را آب پندارد.»

خواند درحالی‌که هنوز شخص در سکرات هست و این تصور کرد که او فوت کرده و به او گفتند و آمد نماز وحشت خواند. آیا این نماز وحشت دیگر تأثیر ندارد؟! طرف هنوز نمرده است! تا نمرده این نماز وحشت را برای چه کسی می‌خواهد بخواند؟! هنوز وقتش نشده مثل اینکه شما نماز را قبل از وقت بخوانید مجزی نیست و بعد که متوجه بشوید این نماز قبل از وقت خوانده شده باید اعاده یا قضاء کنید. بله، اگر آخر وقت باشد و به‌اندازهٔ یک رکعت، در آنجا اجازه دادند و نماز را مجزی می‌دانند والاّ نماز قبل از وقت مجزی نیست نماز بدون طهارت مجزی نیست. هیچ‌کدام مجزی نیست. نماز قبل از فوت چطور می‌شود؟! یا نمازی که بعد انسان می‌خواند؛ مثلاً یک هفته بعد طرف متوجه می‌شود که شخصی مرده است می‌گوید: حالا دیگر وقتش گذشته است و دیگر فایده ندارد. نه، همهٔ اینها فایده دارد. چرا فایده دارد؟! چون آن چیزی که به آن میت می‌رسد، در حقیقت فعل ظاهری و مادی او نیست بلکه همان حقیقتی است که آن حقیقت و آن واقعیت مثالی است که او برای میت مفید است و در آن دنیا ملائکه با مثال میت کار دارند، نه با بدن ظاهری که شصت کیلو یا هفتاد کیلو بوده و در قبر گذاشتند، با او کاری ندارند. آنچه را که با او کار دارند و از او سؤال و جواب می‌کنند عبارت از نفس اوست.

بنابراین آن روح و آن حقیقت مثالی به آن نفس می‌رسد و چون آن نفس در عالم ثابتات هست و زمان برای تغییروتحول آن دخالت ندارد بنابراین آن نمازی که انسان می‌خواند آن حقیقتش ملصق به عالم مثالش می‌شود و الصاق این حقیقت نماز به مثال او در زمان نیست پس چه قبل بخواند ملصق می‌شود، چه بعد بخواند ملصق می‌شود، چه در هنگام دفن بخواند باز ملصق می‌شود بدون یک ثانیه کم‌وزیاد که آن را که بعداً خوانده دیرتر ملصق می‌شود از آن نمازی که در شب اول قبر خوانده یا آن که زودتر خوانده زودتر ملصق می‌شود به‌طوری‌که اگر کسی چشمش را باز کند و به این سه مرتبه نظر کند نمازی که یک هفته قبل از فوت خوانده شده و نمازی که در هنگام دفن و نمازی که یک هفته بعد از فوت خوانده شده هردو را در یک رتبه می‌بینید، نه کم و نه زیاد. این برای چیست؟ این به‌خاطر همان حقیقت ثابتی است که آن حقیقت ثابت در عالم مثال هست و آن ارتباطی با فعل ندارد. بله آن حقیقت ثابته‌ای که در عالم مثال هست از نقطه‌نظر وجود خارجی و از نظر وجود خارجی بسته به شرایط زمان صورت خارجی‌اش یا زود است یا دیر است یعنی إعمال علیت مشروط به شرایطی است که آن شرایط باید محقق بشود تا این علیت در خارج تحقق پیدا بکند و همان شرایط باز هم مشمول همان صورت مثال در آن عالم است.

نبودن ماده در قبال مجرد

همین مسئله را ما در مورد ارتباط بین ماده و مجرد داریم و اگر این مسئله را ادراک کنیم مطلب کم‌کم به

کیفیت ربط بین ماده و مجرد نزدیک می‌شود که آنچه در عالم هست آن عبارت از حقائق مجرده است و اصلاً ما چیزی به نام ماده که درقبال مجرد است نداریم. صورت اشیاء خارجی به‌نحوی است که ما تصور خلاف و تصور تفاوت را می‌کنیم چطور اینکه در عالم مثال وقتی که شما خواب می‌بینید، چطور می‌توانید کارهایی را انجام بدهید که آن کارها را در عالم ماده نمی‌توانید انجام دهید. چرا؟ چون خصوصیت بدن مثالی از یک جهت با بدن مادی سنخیتی که دارد آن سنخیت عبارت از شکل، قیافه، حرکات، سکنات و تا حدودی کارهایی را که خب انسان در این عالم و با این وضع و با این کیفیت می‌تواند انجام دهد. همین را شما در عالم مثال هم مشاهده می‌کنید. وقتی که می‌بینید یک شخصی فوت کرده ـ برادر، پدر، مادر یا رفیق ـ وقتی می‌آید با شما صحبت می‌کند همان‌طوری‌که در این عالم صحبت می‌کرد قیافه‌اش همان است حالا یا تغییر کرده و یک مقداری جوان شده یا نه [ولی همان است] می‌آید صحبت می‌کند و می‌خندد همان‌طوری‌که در اینجا می‌خندید. دندان دارد همان‌طوری‌که در اینجا دندان داشت. دستش را حرکت می‌دهد همان‌طوری‌که در اینجا و این عالم دستش را حرکت می‌داد. تمام کارهایی را که در این عالم می‌کرد شما می‌بینید در آنجا مشغول انجام دادن است. صحبت می‌کند و إخبار می‌دهد که من از فلانی قرض دارم و اینجا گیر هستم برو قرض من را بپرداز. شما هم اصلاً اطلاع ندارید بعد که می‌روید تحقیق می‌کنید می‌بینید بله، یک چکی پیش او داشته یک چیزی قرض کرده بعد حالا می‌بیند آنجا گیر است خب این یک چیزی است که دیگر چشم‌بندی نیست. چشم‌بندی آن چیزی است که واقعیت ندارد. می‌روید می‌گوید که قرض دارد، بعد طرف می‌گوید که حالا بخشیدم یااینکه می‌گوید: بده. می‌دهید و او هم آن‌طرف راحت می‌شود و مسئله‌اش تمام می‌شود. از این نقطه‌نظر با آنچه که قبل از فوتش انجام می‌داد شما می‌بینید سنخیت دارد ولی از آن‌طرف می‌گوید: بیا دستت را بده باهم برویم. دستت را می‌گیرد یک‌دفعه می‌بینید که از یک شهری به شهر دیگر رفتید این دیگر چیزی است که شما می‌بینید با اینجا سنخیت ندارد.

یک قضیه‌ای را دو نفر از دوستان تعریف کردند یعنی عجیب بود وقتی که برای من تعریف کردند دیدم که عجب یک قضیه و یک خواب و رؤیا برای دو نفر واقع شده و هردو مثل هم گفتند که ما هردو در یک مجلسی بودیم حرکت کردیم و از آن مجلس بیرون آمدیم و رفتیم وارد یک میدانی شدیم. نور می‌آمد و در آن میدان که بودیم گوی‌های متفاوتی وجود داشت دور ساختمان‌های قدیم گوی بود، گاهی اوقات بالای میدان‌هایش یک چیز گنبد شکل می‌گذاشتند و درست می‌کردند. می‌گفت: نور می‌آمد و به این گوی می‌خورد و وقتی که به این گوی می‌خورد این گوی شروع به حرکت کردن می‌کرد و وقتی که نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که این گوی هم دارد به این‌طرف حرکت می‌کند و هم دارد به آن‌طرف حرکت می‌کند، هم دارد به بالا حرکت می‌کند و هم دارد به‌عکس حرکت می‌کند.

این چطور ممکن است؟! اینجاست که دیگر یک تفاوت‌هایی هست که شما الآن نمی‌توانید تصور کنید! آیا می‌توانید؟! تصور کنید ببینم! آیا ذهن شما می‌تواند یک هم‌چنین شکلی را در ذهن درست کند که در عین اینکه این دارد به‌سمت چپ می‌گردد درعین‌حال به‌سمت راست بگردد؟! این فقط یک تصور مبهم است ولی او در واقع این قضیه را می‌بیند و آن دیگر تصور مبهم ندارد، دیوانه هم نشده و الآن آن حالتی را که در خواب دیده ـ عجیب اینجاست ـ الآن نمی‌تواند در فکر بیاورد! خودش می‌گفت که نمی‌شود در فکر بیاورم ولی به نفس اگر بخواهم برگردم یعنی به خیال بخواهم برگردم می‌بینم این قضیه در آنجا انجام می‌شود و این خیلی مسئله است. حالا این تازه یک رتبهٔ بسیار پایین قضیه است، آن‌وقت انسان در آنجا وقتی که این مراتب را طی کند از مثال و اینها به مطالبی می‌رسد که نمی‌تواند برای ادای آن مطالب لغتی را در فرهنگ پیدا کند، اصلاً یک هم‌چنین لغتی نیست. واقعیتی را ادراک کرده است حقیقتی است که اصلاً با تمام وجود او ملموس شده و اصلاً نمی‌تواند یک لحظه آن را رها کند. اگر هزار بارِ برلیان بدهند نمی‌تواند آن واقعیت و آن حقیقت مدرکه را رها کند و یکی از آن را به طرف مقابل بدهد ولی می‌گویند که آنچه که فهمیدی چیست؟ می‌گوید که نمی‌توانم بگویم چون لغت برای آن جعل و وضع نشده است. این دیگر آن مسائلی است که اختصاص به آن عوالم خاص خودش دارد.

اختلاف عالم ماده با مثال در عین وحدت و سنخیت

این مثالی که الآن با بدن در اینجا سنخیت دارد می‌بینیم در یک مواردی باهم اخلاف دارند؛ در عین وحدت یک اختلافاتی هم وجود دارد؛ فلانی ما دیشب باهم ـ در خواب ـ رفتیم از آن شهر چند قدم گذشتیم وارد یک جا شدیم بعد یک‌دفعه در بسته بود از در بسته رد شدیم بعد از در بسته خارج شدیم. مگر اینجا یک هم‌چنین چیزی می‌شود؟! چطور در اینجا یک هم‌چنین مسئله‌ای اتفاق می‌افتد که انسان از در بسته وارد شود و از در بسته خارج شود؟! آن کسانی که این کارها را می‌کنند چه می‌کنند؟! به مطلب نزدیک شدیم. آن کسی که از در بسته وارد می‌شود آیا در بسته را باز می‌کند و سریع می‌بندد؟!

مثل آن جن که گفت: تخت بلقیس را می‌آورم ﴿أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ﴾[1] مثل آن سرعت می‌دهد؟! مسئله این است؟! درحالی‌که ما یک دوربین می‌گذاریم و بعد دوربین [مثل این فیلم‌هایی که سرعت آنها را آهسته می‌کنند] آهسته می‌کنیم و نشان می‌دهد که این در زود باز شده است یا نه؟ یا دقیق‌تر از دوربین، این دستگاه‌ها و اشعه‌ها و امواجی که حتی یک صد هزارم ثانیه در سرعت را نشان می‌دهند

[1] . سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰. مهرتابان، ص ۳۷۶:
«من تخت بلقیس را در اینجا می‌آورم قبل از آنکه نگاهت برگردد.»

می‌گذاریم! نه، دستگاه یک امر مستمر را نشان می‌دهد! در باز نشده است و در چوبی هم تبدیل به حباب و موج و اینها نشده است و ما هم که در اینجا هستیم هم تبدیل نشدیم. یک وقت ما تبدیل می‌شویم و این بدن هفتاد کیلویی، صفر گرم می‌شود، وقتی که صفر گرم شد آن‌وقت می‌تواند کار انجام بدهد و [جلو برود] یک وقت این است، یک وقت نه! هفتاد کیلو سرجایش هست و آن در هم سرجایش هست، پس این قضیه‌ای که اتفاق می‌افتد چیست؟! این حرکتی که الآن انجام می‌شود چیست؟! وزن گرفته شده است؟ نه. این همان مسئلهٔ ربط بین مجرد و ماده است! در قضیهٔ مجرد و ماده، وقتی که شخص از یک مانع و رادعی ...

البته مطالب دیگری گفته‌اند و شما هم شاید در کتب و اینها دیده‌اید، در مباحث طیّ الأرض و اینها مسائلی هست و مباحث مرحوم علامه و اینها هم هست. مطالبی در آن زمینه هست ولیکن به‌نظر می‌رسد در آن مسائل هم مواردی از تأمل وجود دارد و مسئله شاید تفاوت داشته باشد! این قضیه‌ای که شخص از این حالت می‌آید، این قضیه چیست؟! این همان است، در عین اینکه وزن دارد درعین‌حال جنبهٔ تجردی بر این وزن غلبه می‌کند. این فقط یک کار انجام می‌دهد و وزن خود را به بی‌وزنی تبدیل نمی‌کند و ماده را به مجرد تبدیل نمی‌کند و وضعیت خودش همان است، آن کاری که انجام می‌دهد [این است که] آن جنبهٔ مثالی که آن مثال، در علیت موجب وجود خارجی ماده هست، آن جنبهٔ مثالی این جنبهٔ مادی و خارجی بودن را در خودش حل و هضم می‌کند و فقط مثال می‌ماند! اینکه مثال می‌ماند نه‌اینکه وزن ازبین می‌رود، وزن هست! وزن مانع برای مجرد نیست، دوباره اشتباه نکنید! وزن و کیف مانع برای مجرد بودن نیست. هیچ‌کدام اینها مانع مجرد بودن نیست! صورت مجردیت که در اینجا تا اینجا توقف داشت، آن صورت مجردیت سرایت می‌کند و سایر عوارض را هم در خود می‌گیرد، در عین اینکه ماده است مجرد است و در عین اینکه دارای وزن است مجرد است! اگر همان وقت دستگاه‌ها نگاه کنند، تمام شرایط و عکس‌ها یک چیز را نشان می‌دهند؛ یک امر ثابتی را نشان می‌دهند در عین اینکه امر غیر عادی اتفاق افتاده است! این امر غیر عادی اتفاق افتادن برای همین است که علت در این علیت و در این غلبه‌ای که بر نفس و قوای ماده و فیزیکی می‌کند، آن غلبهٔ بر قوای ماده و فیزیکی به معنای تبدیل این ماده به مجرد در آن، آن است! در آن لحظه ماده تبدیل به مجرد می‌شود و وقتی که تبدیل به مجرد شد، ماده که مانع از نفوذ مجرد نمی‌شود! چه مانعی می‌تواند ایجاد کند؟! الآن چطور جرمیت این شیئی که در دست من هست مانع نمی‌شود که یک اشعه از این عبور کند؟! آدم را می‌برند و [از بدن او] عکس می‌اندازند و این اشعه عبور می‌کند، عبور نکند که عکس نمی‌اندازد! خب باید عبور کند تا عکس بیندازد. همین انسانِ دارای ثقل را روی تخت می‌خوابانند و بعد هم عکسش را می‌اندازند و از او عکس‌برداری می‌کنند. چرا؟ آن جِرم است ولی جرم لطیف است، این جرم لطیف می‌تواند از انسان عبور کند ولی انسان دردش نیاید! ولی وقتی بعضی از جرم‌ها از انسان عبور می‌کند، انسان دردش می‌آید و معلوم می‌شود که آن [لطیف] نیست.

تلمیذ: فرمودید که ثقلش هم ازبین نمی‌رود، وقتی ثقلش ازبین نرود که نه موج می‌شود و نه نور

می‌شود پس ماده مانع برای نفوذ مجرد می‌شود.

استاد: مانع نمی‌شود. خب آن‌هم همین‌طور، در عین اینکه خودش را تبدیل به مجرد می‌کند، آن دیوار روبه‌رو و آن در را هم تبدیل به مجرد می‌کند.

تلمیذ: چه چیزی صورت می‌گیرد؟ درحالی‌که از حیث ظاهر می‌بینیم که هر دوتا ثابت هستند؛ هم ماده ماده است و هم مجرد مجرد است.

استاد: وقتی که عبور مجرد شد، مجرد از مجرد عبور می‌کند.

تلمیذ: مفهوم مجرد در اینجا چیست؟! یعنی شکل، وزن، کم، کیف و عرض که تغییر نکرده است و تمام خصوصیات آن در هم که تغییر نکرده است، فقط ما یک فرض در عالم ذهن داریم و می‌گوییم که اینجا مجرد می‌شود، [با] این تجرد چه تغییری در اینجا حاصل شد؟!

استاد: آنچه که تجرد می‌کند این است که به‌واسطهٔ قوه‌ای که نفس بر اعضاء و وجود خودش و خارج اعمال می‌کند... یک وقتی شما بدون اینکه دست به این کتاب بزنید می‌خواهید کتاب را از اینجا حرکت بدهید و به اینجا بیاورید، این کتاب را با دست خودتان برمی‌دارید و در اینجا می‌گذارید. این یک شکل است. یک وقتی در اینجا نشسته‌اید و همین‌طوری که نشسته‌اید یک‌دفعه این کتاب بلند می‌شود، در اینجا چه حرکتی انجام می‌شود؟! شما که دستتان را حرکت ندادید!

تلمیذ: این تجرد است.

استاد: نه اصلاً بحث تجرد نداریم، شما اصلاً به تجرد کاری نداشته باشید! بالأخره چه عاملی در اینجا باعث می‌شود [که کتاب حرکت کند]؟! همان‌طوری‌که نشسته‌اید یک‌دفعه می‌بینید که این کتاب بلند شد و رفت و در جای دیگری قرار گرفت، آن عاملی که این کتاب را بدون عمل فیزیکی از اینجا بلند کرد [چیست]؟! بالأخره عمل فیزیکی در اینجا نیست و مسئله مسئلهٔ متافیزیکی بوده است! به‌واسطهٔ عامل متافیزیکی چه کاری انجام گرفته است که آن کار باعث شده است یک شیء خارجی مادی تغییر مکان بدهد درحالی‌که هیچ عامل فیزیکی در اینجا نبوده است؟! همین مسئله در آنجا هست. یعنی چه؟! یعنی وقتی آن شخص می‌خواهد اراده کند، دو چیز را در اینجا انجام می‌دهد؛ یکی مسئلهٔ جاذبه است، خب این زمین خودش جاذبه دارد حالا یا جاذبه یا ثقل، هرچه بخواهیم بگوییم! این مسئلهٔ جاذبه را درنظر می‌گیرد، قوانین حاکم بر ماده را در اینجا درنظر می‌گیرد، ماده بودن این را درنظر می‌گیرد و ثقلش را درنظر می‌گیرد، آن کاری را که می‌خواهد انجام بدهد این است که به‌واسطهٔ نفس خود در مثال این کتاب تصرف می‌کند، نه در خود این کتاب! تمام اشکال ما این است که خیال می‌کنیم این چیزی که الآن سیصد گرم وزن دارد تغییر می‌کند، نه! وقتی که به کتاب نگاه می‌کند، به مثال کتاب نگاه می‌کند. مثال کتاب ماده است یا مجرد است؟! مجرد است. همین‌که به او نگاه کرد، در نفس، مثال را از اینجا برمی‌دارد و در آنجا می‌گذارد! مثال که برداشته شد، کتاب هم برداشته خواهد شد. قضیه این است.

تلمیذ: پس مسئله، عبور نشد. مثلاً این دفتر جرم دارد ...

استاد: عبور یعنی همین؛ این از آنجا به اینجا آمد.

تلمیذ: اینجا مانع مادی نداریم، مثلاً این ماده است و این انگشت من هم ماده است و این می‌خواهد داخل این برود.

استاد: این کسی که می‌خواهد این عمل را انجام بدهد دو مسئله را درنظر می‌گیرد؛ اول مثال خودش است که عرض کردم وجود خودش را تحت آن مثال حل می‌کند و دیگر ماده اثر خودش را در ماده بودن ندارد، نه‌اینکه ماده نیست! ماده دارای آثار مختلفی است؛ سایه و وزن دارد، همهٔ اینها را دارد. یکی از آثار ماده تزاحم است، تزاحم دو جرم در اینجا وجود دارد و فقط آن تزاحم بین دو جرم را برمی‌دارد! چطور برمی‌دارد؟! یعنی آن مثال او می‌آید و با آن قدرتی که در مثال هست و آن قدرت در اینجا اعمال نمی‌شود ...

آیا در خواب دیده‌اید وقتی که ـ خیلی‌ها در خواب دیده‌اند و در خواب این مسئله برای خیلی‌ها اتفاق افتاده است و شما هم باید دیده باشید ـ با یک نفر صحبت می‌کنید، در همان حال که دارید صحبت می‌کنید یک‌دفعه آن شخص رفیق دیگرتان شد و صورتش تغییر پیدا کرد؟! همان شخص است و رفیق دیگرتان می‌شود! بعد یک مدت دیگر می‌گذرد و دوباره سر جای اول برمی‌گردد و بعد حالا هردو یکی هستند؛ یعنی هم آن [شخص] است و هم [شخص] دیگری است! خیلی اتفاق افتاده است. همین مثالی که برای این گوی زدم خودش مثال جالبی است. حرکت از نقطهٔ چپ مناقض حرکت از نقطهٔ سمت راست است! اگر حرکت از ناحیه چپ باشد، امتناع عقلی دارد بر اینکه بخواهد در نقطهٔ مقابل بگردد! اگر بخواهد در ناحیهٔ مقابل بگردد، امتناع عقلی دارد که بخواهد بر یک حرکت ضد خودش که حرکت به فوق است تعلق پیدا کند ولی درعین‌حال شما همین مسئله را در عالم مثال می‌بینید. چرا؟! چون قانون در عالم مثال قانونی است که با خود آن عالم ارتباط دارد و آنچه را که در این عالم هست مربوط به این عالم است! چه موقعی می‌شود که قانون این عالم تحت‌تأثیر مثال قرار بگیرد؟! وقتی که مثال از نقطه‌نظر اراده و اشراف بر ماده، ماده را از شرایط ماده بودن بیرون بیاورد! وقتی از شرایط ماده بودن بیرون آورد در عین اینکه ماده ماده است، دیگر آن تزاحم با ماده را ازدست می‌دهد و از در بسته و دیوار وارد می‌شود! خودش و دیوار را لطیف نمی‌کند بلکه فقط بین این ماده و آن ماده که تصادم در تقابل هست، این تصادم را برمی‌دارد و هردو را باهم یکسان می‌کند.

تلمیذ: اراده مؤثر است یا نه؟!

استاد: نباشد که اصلاً چیزی انجام نمی‌شود!

تلمیذ: در خواب که اراده نیست.

استاد: چرا اراده نیست؟! آن‌هم اراده است و ارادهٔ صورت مثالی است.

تلمیذ: بدون اختیار در خواب راه می‌رود.

استاد: همان‌که می‌رود اراده می‌کند، حتماً لازم نیست که با اراده کوه بکند!

همین‌که از یک جا به جای دیگر حرکت می‌کند، اراده می‌کند که می‌رود.

تلمیذ: با بدن مثالی دارد حرکت می‌کند؟ آنآن

استاد: بله، منتها اراده به بدن مثالی تعلق می گیرد.

تلمیذ: این نشست و برخاست هم همین‌طور است؟!

استاد: بله، این‌هم همین‌طور است.

تلمیذ: از نظر فلسفی اثبات می‌شود یااینکه شهودی است؟!

استاد: از نظر فلسفی بالأخره اینها تأییدات و مقارناتی است. إن‌شاءالله از نظر فلسفی هم در بحث تجرد می‌آید منتها خب کیفیت اثباتش مسئله است که تا چه حد انسان توانسته باشد این قضیه را هضم کرده باشد.

تلمیذ: با کمک شهود است.

استاد: واقعیتش که باید شهود باشد شکی در آن نیست منتها در تقریب به ذهن یک مطلبی هست.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد